



تقریر درس تفسیر ترتیبی از ابتدای قرآن کریم آیت الله اراکی

مقرر	حجت الاسلام قادر بریسم	جلسه	تاریخ	۱۴۰۴ / ۰۷ / ۲۰
عنوان ۱	تفسیر ترتیبی از ابتدای قرآن کریم			
عنوان ۲	تفسیر سوره «حمد»			
عنوان ۳	تفسیر آیه «إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ»			
عنوان ۴	مفهوم شناسی «عبادت» و شرک عبادی			
عنوان ۵	حق اطاعت، حقی عقلی برآمده از خالقیت و رازقیت			
عنوان ۶	رابطه امر تکوینی و تشریعی و تناقض آن دو با شرک			
عنوان ۷	حق اطاعت الهی و ضرورت نظم اجتماعی			
عنوان ۸	تمایز حق اطاعت الهی از قوانین بشری			

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطیبین الطاهرین

چکیده

این مبحث، معنای حقیقی «عبادت» را نه صرفاً اعمالی آیینی، بلکه «اطاعت مطلق ناشی از استحقاق» معرفی می‌کند. بر این اساس، شرک عبادی که در قرآن کریم به آن اشاره شده، عمدتاً به معنای فرمان برداری بی چون و چرا از حاکمان و قدرت‌های غیرالهی است.

سپس دو برهان عقلی اساسی برای انحصار «حق اطاعت» (حق الطاعة) در خداوند اقامه می‌شود:

۱. برهان تکوینی (برآمده از خلقت): از آنجایی که «بودن» انسان و کل هستی، نتیجه فرمان تکوینی خداوند است، «شدن» او، یعنی نحوه زندگی و افعال اختیاری‌اش نیز باید تابع فرمان تشریعی همان خالق باشد. پذیرش خدا به عنوان آفریننده و نفی حاکمیت تشریعی او، یک تناقض عقلی است.

۲. برهان اجتماعی (برآمده از لزوم نظم): هیچ جامعه‌ای بدون قانون الزام‌آور و قابل اجرا، پایدار نمی‌ماند و دچار هرج و مرج و فروپاشی می‌شود. این قانون نیازمند یک قانون‌گذار است که ذاتاً حق فرمان‌دهی و اطاعت داشته باشد. این حق به طور ذاتی برای هیچ انسانی نسبت به انسان دیگر ثابت نیست و تنها از آن خالق هستی است.

نتیجه: درحالی‌که نظام‌های حقوقی بشری، حق اطاعت را به صورت قراردادی و بی‌اساس به مراکز بشری واگذار می‌کنند که ریشه در «هوای نفس» دارد، حق اطاعت الهی، ریشه‌ای عقلی و ذاتی در خالقیت او دارد. پذیرش این حق انحصاری، جوهره «عبودیت» است؛ زیرا خدا را به عنوان «مولا» (صاحب اختیار) و انسان را به عنوان «عبد» (بندۀ مطیع) تعریف می‌کند.

مفهوم شناسی «عبادت» و شرک عبادی

بحث ما درباره آیه کریمه: ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ﴾ بود. براساس کتب لغت، که تتبع موارد استعمال واژه «عبادت» نیز بر آن دلالت دارد، این واژه به معنای اطاعت مطلق برآمده از استحقاق است؛ یعنی آنگاه که فردی از دیگری اطاعت می کند، این اطاعت مبتنی بر حق مطلق فرمان برداری است، به گونه ای که بدون چون و چرا انجام می شود، زیرا فرد، فرمان دهنده را صاحب حق اطاعت می داند.

پرسشگر: آیه ﴿مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى﴾ اینها را نمی پرستیم مگر به خاطر اینکه ما را به خداوند نزدیک کنند^۱ نیز بر همین معناست؟

معظم له: بله، زیرا آنان براساس اطاعت از بت ها، صاحبان و موالیان آنها را فرمان روایان خود می دانستند؛ لذا شاهان و ملوکشان بت های مخصوص به خود داشتند و خود را نمایندگان آن بت ها می شمردند. بنابراین، وقتی می گفتند: ﴿مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ﴾، منظورشان همین اطاعت بود؛ گرچه سجود و رکوع نیز می کردند؛ ولی در حقیقت، این اعمال اعلام همان اطاعت بود. معنای سجود و رکوع از آغاز، همین بوده و سجده کردنشان به معنای خضوع در برابر آنها و به رسمیت شناختنشان به عنوان صاحب اختیار خویش بود. اصل عبادت از همین جا نشئت گرفته است.

گفتیم که این نوع اطاعت، اطاعتی است که از استحقاق طرف مقابل ناشی می شود؛ یعنی او شایستگی اطاعت بی چون و چرا را دارد. در قرآن کریم، اکثر آیات مربوط به شرک، ناظر به شرک در عبادت غیر خداست؛ مانند:

﴿إِن كُفِّرُوا وَ مَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ أَنتُمْ لَهَا وَارِدُونَ﴾^۲؛

شما و آنچه غیر خدا می پرستید، هیزم جهنم خواهید بود؛ و همگی در آن وارد می شوید.

مراد از «حصب جهنم»، بت ها و چوب و سنگ ها نیست؛ بلکه همان فرمانروایان ایشان است. در سوره صافات نیز می فرماید:

﴿أَحْشَرُوا الَّذِينَ ظَلَمُوا وَأَزْوَاجَهُمْ وَمَا كَانُوا يَعْبُدُونَ * مِنْ دُونِ اللَّهِ فَاهْدُوهُمْ إِلَى صِرَاطِ الْجَحِيمِ * وَقَفُّوهُمْ إِنْهُمْ مَسْئُولُونَ * مَا لَكُمْ لَا تَنَاصَرُونَ * بَلْ هُمْ الْيَوْمَ مُسْتَسْلِمُونَ﴾^۳؛

[در این هنگام به فرشتگان دستور داده می شود:] ظالمان و همدیفاانشان و آنچه را می پرستیدند ... [آری آنچه را] جز خدا می پرستیدند جمع کنید و به سوی راه دوزخ هدایتشان کنید! * آنها را نگهدارید که باید بازپرسی شوند! * شما را چه شده که از هم یاری نمی طلبید؟! * ولی آنان در آن روز تسلیم قدرت خداوندند!

۱. ﴿أَلَا لِلَّهِ الدِّينُ الْخَالِصُ وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى إِنَّ اللَّهَ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ فِي مَا هُمْ فِيهِ يَخْتَلِفُونَ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ كَاذِبٌ كَفَّارٌ﴾؛ [سوره زمر: ۳].

۲. سوره انبیاء: ۹۸.

۳. سوره صافات: ۲۲ - ۲۶.

این آیه نشان می دهد که وقتی در زندگی دنیا بودند، یکدیگر را یاری می کردند. کسانی که از فرمانروایان ستمگر اطاعت می کردند، فرمانروایان را یاری می دادند و فرمانروایان نیز به یاری آنها می پرداختند؛ لذا در روز قیامت، وقتی از آنان پرسیده می شود چرا یکدیگر را یاری نمی کنید، ادعایشان این است که از آنان اطاعت نمی کرده اند؛ اما این ادعا تکذیب می شود.

حق اطاعت، حق عقلی برآمده از خالقیت و رازقیت

گفتیم حق اطاعت، یک حق عقلی است که برای خالق و رازق بالذات، ثابت است؛ یعنی وقتی کسی خلق کند و رازق بالذات باشد و موجودات دیگر چنین نباشند و همه غیر او، خلق و رزقشان بالعرض باشد - یعنی خداوند به آنها قدرتی یا رزقی عطا کرده که به دیگران منتقل می کنند، وگرنه خودشان نه خلقی دارند و نه رزقی - این خالقیت و رازقیت، منشأ یک حق عقلی اطاعت است. وقتی موجودی با «کُن» الهی آفریده شده، یعنی خدا با امر و فرمانش اینان را خلق کرده است؛ پس اصل وجودشان ناشی از اطاعت خداوند است؛ خدا را اطاعت کردند که موجود شدند و وجودشان نتیجه فرمان خداست.

در اینجا یک نکته بسیار مهم این است که هرگاه «بودن» موجودی، از آن فرمان خداست، «شدن» او نیز باید با همان فرمان باشد. «شدن» به این معناست که چگونه زندگی و رفتار کنند و چطور از حالی به حالی دیگر درآیند. پس همان طور که بودنشان نتیجه فرمان الهی است، شدن ایشان هم باید میوه فرمان الهی باشد و این، حکم عقل است.

رابطه امر تکوینی و تشریعی و تناقض آن دو با شرک

پرسشگر: ربط این دو به هم چیست؟

معظم له: وقتی اصل وجود یک موجود، ناشی از امر و فرمان او باشد، امر تشریعی خدا نیز در حق او جاری است. اصل وجودش از فرمان خدا گرفته شده، پس اگر خدا به موجودی فرمان دهد که چنین باشد و او در افعال اختیاری خود (امر تشریعی) اطاعت نکند، این با وجود تکوینی او که خود تابع امر خداست، ناسازگار است. خداوند امور تکوینی را اداره می کند؛ اما در امر تشریعی، اختیار به انسان داده شده است. بسیاری از آیات قرآن به این نکته نظر دارد که اگر آفرینش شما از خداست، چرا در عالم تشریع، از فرمان او پیروی نمی کنید؟ آنجا که می فرماید: «وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ فَأَنَّى يُؤْفَكُونَ» و هر گاه از آنان بپرسی: «چه کسی آسمان ها و زمین را آفریده، و خورشید و ماه را مسخر کرده است؟» می گویند: «الله!» پس با این حال چگونه آنان را [از عبادت خدا] منحرف می سازند؟!^۱، روی سخن با کسانی است که قبول دارند آفرینششان از خداست، پس چرا در عالم تشریع، به فرمان او تن نمی دهند؟ بسیاری از آیات کریمه قرآن با این لسان، به این نکته نظر دارد، نه اینکه فقط به ندای فطرت اشاره کند که در ضمیرشان به خدا ایمان دارند؛ بلکه حتی به زبان هم اقرار دارند که خدا آفریننده است؛ مانند سکولارها یا برخی از پیروان ادیان دیگر در جهان مسیحیت و یهودیت که منکر خدا نبودند و او را آفریننده خویش می دانستند؛ ولی با این حال، معتقد بودند که خدا پس از آفرینش، دخالتی در امور ندارد. اینجاست که خدا به ایشان می فرماید: وقتی آفرینش مرا پذیرفته اید، چرا به فرمان تشریعی من تن نمی دهید؟ این خود، یک حکم عقلی است که آنکه تو را با فرمان تکوینی خویش

آفرید و تو نتیجه امر و فرمان اوئی، پس در عالم تشریع هم او حق دارد که به تو فرمان دهد. معنای حق فرمان دهی این است که شما حق دارید از او اطاعت کنید و اصلاً حق امر و نهی با حق اطاعت، ملازمت دارد؛ یعنی هر که حق دستور دارد، از حق اطاعت نیز برخوردار است.

حق اطاعت الهی و ضرورت نظم اجتماعی

حکم عقلی دیگر، مربوط به مابعدالاجتماع است. حکم عقلی نخست، فی نفسه ثابت است و حتی در نبود جامعه نیز امر تکوینی الهی، موجب پدید آمدن بندگان می شود؛ چرا که وجود تکوینی شان نتیجه امر خداست؛ پس خدا حق دارد که در عالم تشریع نیز به ایشان فرمان دهد و عقل حکم می کند که این فرمان نیز باید اطاعت گردد. این یک استدلال عقلی است.

اما استدلال عقلی دیگر - که مربوط به مابعدالاجتماع است - بیان می دارد که جامعه بدون قانون الزام آور، شکل نمی گیرد. بدون قانون، جامعه دچار هرج و مرج می گردد و نهایتاً به قتل، خونریزی و به تدریج، انقراض جوامع می انجامد. قانون به معنای فرمان الزام آور نظم آفرین است. قانون، فرمانی است که به جامعه، نظم می بخشد و این فرمان باید الزام آور باشد؛ یعنی افراد جامعه، خود را ملزم به اجرای آن بدانند و برای قانون گذار، حق اطاعت قائل باشند. قانون الزام آور، قانونی است که تخلف از آن، کیفر به دنبال دارد و در همه جوامع بشری که قانون در آنها جاری است، این حق اطاعت برای قانون گذار، متصور است. قانون، فرمان نظم بخشی است که الزام آور است؛ یعنی اگر کسی از آن تخلف کند، قانون گذار می تواند او را کیفر دهد. این الزام آوری، محتوای قانون را معتبر می سازد. پس الزام آوری به معنای کیفر زابودن و استحقاق کیفر برای کسی است که از آن فرمان، سر باز می زند؛ وگرنه اگر امکان کیفر در کار نباشد، الزام، بی محتوا می شود.

تمایز حق اطاعت الهی از قوانین بشری

پرسشگر: مذموم است.

معظم له: مذمت به تنهایی، قانون نیست؛ بلکه قانون، آن است که به علت تخلف، امکان عقاب هم داشته باشد و لذا آیات کریمه قرآن که برای خدا حق فرمان قائل می شود، با این بیان می گوید: «لِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يَعْفُرُ لِمَنْ يَشَاءُ وَ يُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ»^۱. این نکته بسیار عجیبی است که در قرآن کریم، اراده غفران و عذاب الهی را به «لِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» مرتبط می سازد. در دعای «ابوحمز» نیز در اشاره به این نکته است که به درگاه الهی، عرض می کنیم: «أَنْتَ الْفَعَالُ لِمَا تَشَاءُ» و این نشان می دهد که در جهان آفرینش، هیچ موجودی جز خدا فاعل مایشاء نیست. در ادعیه دیگر نیز می خوانیم: «تَفْعَلُ مَا تَشَاءُ وَلَا يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ غَيْرُكَ» و در قرآن کریم می فرماید: «لَا يُسْأَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْأَلُونَ»^۲ که عبارت دیگر همان فاعل لما یشاء است، منتها این فاعلیت مایشاء، دو جهت دارد:

❖ فاعلیت مایشائی تکوینی؛

❖ فاعلیت مایشائی تشریعی.

۱. سوره فتح: ۱۴.

۲. سوره انبیاء: ۲۳.

فاعلیت تکوینی در «تَفْعَلُ مَا تَشَاءُ وَلَا يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ غَيْرُكَ» تجلی کرده و فاعلیت تشریعی در «لَا يُسْأَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْأَلُونَ»؛ یعنی هرچه کند، کسی حق بازخواست از او را ندارد؛ زیرا بازخواست دیگران در افعالشان ناشی از فرمان خداست؛ اما امکان بازجویی از خدا وجود ندارد؛ چون او بالاترین مرجع است.

این مسأله، اهمیت بسیاری دارد و هم زیرساخت علم الاجتماع به شمار می رود و هم فلسفه اجتماعی و هم فقه اسلامی؛ چون فقه اسلامی، زیرساخت هایی علم الاجتماعی نیز دارد. لذا اگر شهید صدر رحمته الله علیه در اصول فقه نیز بر مسأله «حَقُّ الطَّاعَةِ» تکیه می کرد، ناظر به این نقش زیرساختی حق طاعت است.

بنابراین، جامعه بدون قانون الزام آور، شکل نمی گیرد وگرنه، به یک جنگل سراسر ظلم، تعدی و فساد، تبدیل می شود که نهایتاً به انقراض کشیده می شود. پس قانون الزام آور، از لوازم زندگی اجتماعی است و هر جامعه برای شکل گیری خود، نیاز به مرکزی دارد که از حق فرمان الزام آور، برخوردار باشد و این مرکز نمی تواند بشری باشد؛ چراکه هیچ بشری حق ندارد دیگری را ملزم به اطاعت از خویش سازد، حتی اگر خواسته او عدل باشد؛ زیرا این امر نیز به هرج و مرج می انجامد. اگر هر فردی بخواهد عدالت را به نظر خود اجرا کند، دیگری نیز چیز دیگری را عدل می شناسد و قصد اجرای آن را پیدا می کند و این سلسله، ادامه می یابد و به هرج و مرج و نابسامانی، کشیده می شود و نظم جامعه از بن و بنیاد فرو می ریزد.

پرسشگر: این قانون، مخصوص جامعه الهی است؟

معظم له: ما قائل به چنین اختصاصی نیستیم؛ ولی ممکن است در قوانین بشری، کسی مدعی باشد که پارلمان حق قانون گذاری برای من را ندارد و من شخصاً می توانم قانون تعیین کنم و علاقه ای ندارم که قانون پارلمان را بپذیرم. فرق قانون گذاری در جامعه الهی و غیرالهی، در این است که در جامعه غیرالهی نیز مردم به حق الطاعة قائل هستند؛ ولی این حق را به مرکزی می دهند که خود، حق طاعت ندارد و دلیلی بر وجوب اطاعتش نیست. همه جوامع به وجود یک مرکز، قائل هستند که حق اطاعت داشته باشد و اطاعت از فرمانش الزامی باشد، اما حق الطاعة الزامی در قوانین و جوامع غیرالهی، حقی بدون مبنا و مبتنی بر هوای نفس است: «أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ أَفَأَنْتَ تَكُونُ عَلَيْهِ وَكِيلًا * أَمْ تَحْسَبُ أَنَّ أَكْثَرَهُمْ يَسْمَعُونَ أَوْ يَعْقِلُونَ إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا»^۱. جوامع دیگر هم قانون دارند و قائل به حق الطاعة اند، اما حق الطاعة ای که برای بشری همچون خویش قائل اند، بی ریشه و فاقد مبناست و لذا آن دیگری هم می تواند از شما اطاعت کند. به عبارت دیگر، بشر، جملگی در عبودیت، یکسان هستند و آنکه می تواند امر کند، کسی است که حق مولویت داشته باشد. حق اطاعت الهی، سرچشمه مولویت است و عبودیت در ذیل آن، معنا می یابد. خدا حق اطاعت دارد، پس مولای ماست و بر ما حق است که از او اطاعت کنیم، لذا ما عبد او هستیم.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين